نام ونام خانوادگی:	آموزش و پرورش شهرستان کرمان دبیرستان دخترانه حسین باقری	تاریخ:۱۴۰۳/۱۰/۱
پایه:هفتم		ساعت شروع: ۸ صبح
نام پدر:	محل مهر مدرسه	مدت امتحان:۴۵ دقیقه
نام درس:نگارش		

علم میراث من و میراث پیامبران پیش از من است. پیامبر اکرم(ص)

ردیف	سوالات	بارم
۱	نوشتهٔ زیر را بخوانید و ویژگی‌های هر بخش را مشخّص کنید. من برای آینده، نقشه‌های زیادی داشتم که دلم می‌خواست آنها را موبه‌مو اجرا کنم دلم می‌خواست در آینده، متخصص بدن انسان شوم؛ اما برادرم به من گفت: «چون تو خوش‌خط هستی، پس نمی‌توانی دکتر شوی. تازه، خیلی از دکترها دکتری را ول کرده‌اند و رفته‌اند سراغ ساختمان‌سازی!» بعد، ما تصمیم گرفتیم که مهندس بشویم تا ساختمان‌های محکم‌تری بسازیم و پول‌دار شویم؛ ولی دیدم برادر بزرگم که خودش چند سال است مهندس شده، هنوز پول‌دار نشده است. من خلبان شدن را هم خیلی دوست داشتم. هنگامی که برادران «رایت» موفّق شدند، پرواز کنند، من در پوست خود نمی‌گنجیدم؛ اما الآن هر وقت اخبار را گوش می‌دهم، یک هواپیما سقوط می‌کند و همیشه هم مقصر اصلی، خلبان است و من نمی‌دانم چرا اسم خیلی از این خلبان‌ها «توپولوف» است. ما چون به فوتبال هم علاقه‌مند هستیم و دوست داریم یک روز به «برنامه نود» برویم و بین صفر تا یک میلیون، چند تا عدد انتخاب کنیم، تصمیم گرفتیم داور شویم، زیرا داورها با سوت همه کار می‌کنند؛ اما چند وقت پیش، شنیدم که تماشاچیان در ورزشگاه به داور، بدوبیراه گفتند و داور هم قرمز شد.	۳

www.kanoon.ir

	بعد، مصمّم شدیم که نویسنده بشویم؛ ولی در یک جایی خواندم اگر شکار لک‌لک شغل شد، نویسندگی هم شغل می‌شود. ما دیگر خسته شده بودیم و نمی‌دانستیم، برای آیندهٔ خود چه نقشه‌هایی بکشیم. دوباره رفتیم سراغ برادرمان و با او مشورت کردیم. او گفت: نمی‌دانم؛ اما سعی کن کاری را انتخاب کنی که همیشه تک باشی و معروف شوی. آن وقت بود که ما تصمیم گرفتیم از میان این همه شغل، دست به انتخاب بزنیم و «رئیس جمهور» شویم.	
۲	وضوعی را انتخاب کنید و دربارهٔ آن متنی بنویسید. سعی کنید هر بخش (موضوع، آغاز، میانه و پایان) نوشتهٔ شما، ویژگی‌های لازم را داشته باشد. عصر یک روز تابستان/نوروز/محلّ زندگی ما، ایران	۱۷

موضوع:

www-kanoon.ir

پاسخنامه نگارش هفتم مدرسه حسین باقری

کرمان-دی ماه۱۴۰۳

۱-بخش موضوع: نقشه‌هایم برای آینده

بخش آغازین (مقدمه): من برای آینده، نقشه‌های زیادی داشتم که دلم می‌خواست آنها را موبه‌مو اجرا کنم.

بخش میانی (بدنه): دلم می‌خواست در آینده، متخصص بدن انسان شوم؛ اما برادرم به من گفت: «چون تو خوش‌خط هستی، پس نمی‌توانی دکتر شوی. تازه، خیلی از دکترها دکتری را ول کرده‌اند و رفته‌اند سراغ ساختمان‌سازی«!

بعد، ما تصمیم گرفتیم که مهندس بشویم تا ساختمان‌های محکم‌تری بسازیم و پول‌دار شویم؛ ولی دیدم برادر بزرگم که خودش چند سال است مهندس شده، هنوز پول‌دار نشده است.

من خلبان شدن را هم خیلی دوست داشتم. هنگامی که برادران «رایت» موفّق شدند، پرواز کنند، من در پوست خود نمی‌گنجیدم؛ اما الآن هر وقت اخبار را گوش می‌دهم، یک هواپیما سقوط می‌کند و همیشه هم مقصر اصلی، خلبان است و من نمی‌دانم چرا اسم خیلی از این خلبان‌ها «توپولوف» است.

ما چون به فوتبال هم علاقه‌مند هستیم و دوست داریم یک روز به «برنامه نود» برویم و بین صفر تا یک میلیون، چند تا عدد انتخاب کنیم، تصمیم گرفتیم داور شویم، زیرا داورها با سوت همه کار می‌کنند؛ اما چند وقت پیش، شنیدم که تماشاچیان در ورزشگاه به داور، بدوبیراه گفتند و داور هم قرمز شد.

بعد، مصمّم شدیم که نویسنده بشویم؛ ولی در یک جایی خواندم اگر شکار لکلک شغل شد، نویسندگی هم شغل می‌شود.

ما دیگر خسته شده بودیم و نمی‌دانستیم، برای آیندهٔ خود چه نقشه‌هایی بکشیم. دوباره رفتیم سراغ برادرمان و با او مشورت کردیم. او گفت: نمی‌دانم؛ اما سعی کن کاری را انتخاب کنی که همیشه تک باشی و معروف شوی.

بخش پایانی (نتیجه‌گیری): آن وقت بود که ما تصمیم گرفتیم از میان این همه شغل، دست به انتخاب بزنیم و «رئیس جمهور» شویم.